



رفع يك غلطی تاریخی

سلطان محمود غزنوی و حکیم ابوعلی سینا

ترجمه جناب سرور خان گویا

در رجال نامورد دنیا کمتر خوش قسمتی خواهد بود که از بغض و عداوت دانی مورخین بر کنار مانده و جامه سفید او به لکه بدنامی آلوده نشده باشد ازینجاست که داستان ساریهای محمد خاوند شاه و نظامی عروضی اسم سلطان محمود را نیز در فهرست برخی از اشخاص بی پروای نیالم ثبت نموده است، متأسفانه مورخین زمانه های بعد حتی دور حاضر این داستان علمی غرض آلود را بدون آنکه بر محک انتقاد، عیاری ازان گرفته باشند صحیح تسلیم نموده و امر وقوعی پنداشته اند ولی بر دقت نگا هان پوشیده نیست که درین داستانها منتهای غلط گوئی و کزافه سرائی بکار رفته است. اما کسانی که جو بای حقیقت و طالب راستی اند خوب میدانند که بعضی اشخاص بنا بر اختلافات مذهبی و کدورت های فردی، سلطان محمود را يك شخص متعصب، بی وفا، ظالم، سخت گیر نشان داده

و در اثبات دعوی بیدجای خویش منتهای تکلف بخرج داده اند نه تنها
 انکابه مطالب فوق نموده بلکه در زمره این نوع افسانه های لاطایل بی معنی
 دو داستانی را حاسدین و مخالفین سلطان به اندازه تکرار و مبتذل نموده اند که اکثر
 مورخین فریب خورده در رد و اشتباه افتاده اند و بدون اینکه پیرامون تحقیق بگردند
 این داستانهای ساختگی را از وقایع تاریخی پنداشته عالمی را بدین غلط فحشی مبتلا
 کرده اند مورخین فتنه انگیز آن دوره بنا بر اختلافات مذهبی و سیاسی خواسته اند
 ذامن شهرت و نیک نامی سلطان بزرگ را لکه دار بنمایند. این مورخین غرض آلود
 سلطان محمود را یک تاجدار مفروض، متعصب و بالآخر حریص معرفی کرده و برای
 قبولانیدن مطلب خود منتهای تکلف را بخرج داده می نویسند سلطان بدون
 سبب معقول ممالک اجنبی را معرض ناخست و ناز قرار داده نه تنها ثروت آنها را به
 یغما برده و مرز و بوم آن ممالک را دستخوش تاراج نمود بلکه سرمایه های ادبی
 و فکری آنان را نیز بیاد فنا داده ارباب علم و فن آن نواحی را مجبور به رفتن غزنی
 نمود، گذشته ازین در افسانه ساختگی راجع بفردوسی که بوئی از حقیقت ندارد
 تهمتی بر سلطان بسته اند که با فردوسی شاعر معروف خراسان رفتار خوبی نکرد
 و در ایفای وعده که به تکمیل شهنشاه کرده بود تقصیر عهده و خلف وعده نموده تمام
 آرزوهای شاعر را بجا نیاورد. بی التفاتی نشانید و فردوسی بایک عالم یاس و ناکامی از غزنی
 فرار و از سوز دل سلطان را نکوهش نمود با این هم جواسیس و قراولان سلطان
 نگذاشتند بقیه عمر را باطمینان قلب و سکون خاطر بسر برد باعث اینهمه پیمان
 شکنی و بد سلوکی را هم ناشی ازین پنداشته اند که بدخواهان فردوسی بحضرت
 سلطان شکایت ها برده و او را به این نکته متلف ساختند که فردوسی عقیده و
 مذهبی دارد برخلاف عقیده و مذهب سلطان. ادیب و مورخ معروف دارالفنون
 پنجاب علامه محمود شیرانی در یک مضمون علم مشحون خود ابن غلطی فاحش را

بدلایل و براهین محکمی بر طرف نموده است .

همچنین از داستان دیگری معلوم میشود که سلطان محمود با حکیم مشهور زمان خود ابن سینا بنا بر سوء اعتقاد او نیز جاده بد سلوکی پیموده است این داستان را باندازه با آب و رنگ نوشته اند که انسان در نظر اول گمان میکند که شاید واقعی و حقیقت باشد بنا بران لازم مینماید که برای کشف حقیقت و ظهور اصل واقعه در بطون و زوایای وقایع مسلمة تاریخی فحوص رسائی رود . مصنفین این داستانها نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله و محمد خاوند شاه مؤلف روضة الصفا میباشند ، علامه میرزا محمد ابن عبدالوهاب قزوینی ناشر و مرتب چهار مقاله در دیپاچه پر مغز خود بتفصیل در آن بحث کرده و نقاب از روی غلطی های فاحش صاحب چهار مقاله برداشته است . پس از مطالعه آن مقدمه آشکار خواهد شد که نظامی عروضی به هیچ وجه مورخ الوجوه مورخ نبوده و به هیچ حیث استحقاق این رتبه را ندارد . آمدیم بر محمد خاوند شاه نسبت به مولفات تاریخی این مورخ نظریه بی ریا و خالی از تعصب ادیب و مورخ معروف الهانی هرمان آته چنین است : « محمد خاوند شاه ابن محمود که عموماً او را میر خوند میگویند در سنه ۶۹۰ هـ قمری در شهر طبرستان در روزی حیات نمود » انحصار شهرت این مورخ موقوف بر تالیف منتخب او در روضة الصفا است این کتاب محتوی بر هفت جلد است و چون بمذاق مشرق مطابق است از انتقاد و خورده گیری بر کنار مانده اگر چه زبان او مطابق محاوره است ولی سنگینی تشبیهات و استعارات بر حلاوت زبان يك ضربه کاری زده است باین همه معایب ، اهل مشرق خصوصاً مسلمانان این کتاب را يك تاریخ معتبر و قابل قدری میدانند ، نظامی عروضی چهار مقاله را قبل از ولادت محمد خاوند شاه به تکمیل رسانده بود بنا برین نکارش نظامی را بر بیان محمد خاوند شاه فضیلت و روحجانی حاصل است . داستانی که

نظامی بیان نموده لب لبابش این است : « نام يك و زير ابوالعباس مامون خوارزم شاه ابولحسین احمد بن سهل بود و فطرتاً با علم و ادب و حکمت علاقه و دل بستگی زیادی داشت ، این وزیر تنها ذوق علمی نداشت بلکه فیاض و جواد نیز بود . خوارزم شاه نیز قدردان علما و حکما بوده ازین سبب اکثر حکما و علمای نامدار مانند حکم بوعلی سینا ، ابوسهیل مسیحی ، ابوالخیر ابن الخیار ، ابونصر عراقی و ابوربحان برونی و غیره هم از ارکان دربار و ملتزم رکاب او بوده اند و بسایه مراحم و قدردانی پادشاه از تمام تکالیف و مصائب زندگی آزاد و برکنار بوده و در عین حال با همدیگر ارتباط دو ستانه و علایق صمیمانه هم داشتند ولی فلك ستمکار آرامی و جمعیت شان را روانداشته ، روزگار شیرین فراغبالی آنها را خانمه داد مسرت و شادمانی آنها نصیب دشمنان گردیده در مصائب و آلام دینوی گرفتار آمدند . چنانچه قاصد سلطان محمود بین الدوله مکتوبی آورد که حاوی تحریر ذیل بود :

شنیده ایم که بدربار شما (خوارزم شاه) بسیاری از حکما و دانشمندان عهد حاضر اند خواهشمندم آنها را بدربار من بفرستید تا من هم از صحبت و کمالات علمی و فنی آنان متمتع و بهره یاب گردم البته از شیوه مردمی شما دور نخواهد بود . « نام قاصد خواجه حسین ابن علی ابن معال » بود که خوارزم شاه او را در قصر رفیعی منزل داد و از هر جانب در مراعات خاطر او بی اندازه میکوشید ولی قبل از خواستن قاصد بدربار ، خوارزم شاه امرای ، علما و حکمای پایتخت ، در آن خواسته مضمون مکتوب سلطان محمود بر ایشان خواند و گفت : قشون سلطان بسیار و همه جرار است من طاقت آن ندارم که از فرمان سلطان بهلوتی کنم ولی شما در اظهار رای آزادید .

درین میانه حکیم بوعلی سینا و ابوسهیل مسیحی در جواب بادشاه گفتند :
 که ما ابداً نمی رویم اما ابونصر و ابوالخیر و ابوریحان بیرونی تمایل خود را
 در رفتن بحضرت سلطان نشان دادند چه اینها صیت سخاوت و اشتیاق فیض
 رسانی سلطان محمود باین الدوله را شنیده بودند ، خوارزم شاه به حکیم ابوعلی
 سینا و ابوسهیل مسیحی گفت چون شما هر دو مایل به رفتن نیستید بهتر آنست
 که پیش از ملاقات قاصد بدربار من هر دوی شما مرخص شوید چنانچه خوارزم
 شاه حکیم بوعلی سینا و ابوسهیل مسیحی را يك مقدار مبلغ گزافی برای زاد
 و راحله داده و آنها با يك راه بلد از خوارزم برآمده بعد از طی صحاری
 خطرناك بگرگان واصل شدند .

روز دیگر خوارزم شاه خواجه حسین ابن مقال را بدربار خواسته گفت
 ابن سینا و ابوسهیل از حضور من رفته اند ولی ابونصر ، ابوالخیر و ابوریحان
 برای رفتن بدربار سلطان آمادگی دارند - بعد از مدتی این هر سه نفر به بلخ
 رسیده مشرف خواهند شد .

چون بالاترین خواهش سلطان ملاقات ^{شاه} حکیم بوعلی سینا بود به ابونصر
 (که يك مصور نامداری بود) امر ^{شاه} نمود تا این مصور را بدربار
 از روی تصویر او چهل قطعه تصویر دیگر نقل برداشتند و آن تصاویر را سلطان
 با ضمیمه اعلان ذیل به شاهان ممالک مجاور ارسال نمود : شخصی که بدین شکل
 و صورت و نام او حکیم بوعلی سینا است او را دستیاب و گرفتار نموده بدربار ما
 اعزام نمائید .

بوعلی سینا میگوید بروز چهارم بر آمدن ما از دربار خوارزم شاه
 چنان يك طوفان سهمگینی فضا را فراگرفت که روز روشن به شب تیره و تاری

مبدل شده که راه را غلط کردیم ، ابوسهیل از حدت گرمای صحرا و قلت آب و شدت تشنگی طاقت نیاورده زندگی را وداع نمود .

حکیم ابن سینا نخست به طوس رفت و از آنجا به نیشاپور آمد و درینجا اکثر مردم به تفحص و تلاش او بودند این کیفیت را دیده بی اندازه متفکر گردید و بیک جای دور از آبادانی مخفی مانده بعد بگرگان رخت کشید ، میگویند در گرگان حکیم ابوعلی سینا نبض یک شخص را دیده ، مرض او را بیماری عشق تشخیص نمود و قتیکه این خبر بفرمای آندیار امیر قابوس رسید ، بوعلی را نزد خود خواست . چون تصویر از سالی سلطان محمود ، پیش امیر قابوس موجود بود فوراً ابن سینا را شناخته بحضور خود بر تخت جاداد و باصرار امیر قابوس کیفیت اسرار بیماری عشق را که کشف کرده بود بیان نمود با امیر قابوس باین سینا رفتار و سلوک خوب می نمود سپس حکیم موصوف از گرگان بری رفته بالاخره وزیر شهنشاه علاؤالدوله مقرر گردید چنانکه در سوانح عمری ابن سینا مرقوم است .

این است آن دهستانیکه نظامی عروسی در چهار مقاله خود بیان کرده است ولی روح مطلب اینجاست که نظامی عروسی از سبب خواستن علما و حکما از دربار خوارزمشاه یاسو قصد سلطان ابدآذگری نمیکند و از اندک آیمای هم معلوم نمیشود که سلطان میخواست ابن سینا را بعلت سؤ عقیده عقوبت نماید بلکه برعکس آن معلوم میشود چرا سلطان قدر دان اهل کمال بوده و میل داشت از صحبت ارباب فضل مستفید شده رونق در بار خود را بوجود صاحبان فضل بیفزاید ولی اگر ما رو بهم رفته گفته های نظامی عروسی را قبول و آنرا درست پنداریم باز هم منتج باین نتیجه خواهیم شد که حکیم ابن سینا و ابوسهیل مسیحی غالباً ازین سبب فرار نموده و روزگاری باحتفا بسر برده که بر مطلق عنانی خود اندیشه

ومی پنداشتند که دائره آزادی شان در دربار سلطان محمود محدود شده عمومیت
 تحریر و تقریر آنان تحت نظر دقت خواهد آمد اگر مطلب فوق صحیح باشد باز هم
 مسئولیت اینهمه مصائب بر خود آنان عائد خواهد شد نه بر شخص سلطان .
 محمد خاوند شاه نیز همین داستان لغو و بیمعنی را باندک اختلاف تحریر کرده
 و اینقدر اضافه نموده است که سلطان حکیم ابن سینا را از دربار خوارزم شاه
 خواست تا بجرم سوء عقیده او را سزا دهد چنانچه محمد خاوند شاه مینویسد :

« چون شیخ بوعلی به بیست و دو سالگی رسید پدرش بر حمت از دی پیوست و
 هم در آن اوقات و آن زمان تزلزل و اضطراب به مبانی قصر دولت و شوکت آل
 سامان راه یافت ، ابوعلی از آنجا بیرون رفته روی توجه بخوارزم نهاد ، و در آن
 آن جمع کثیر از فضلاء و حکماء مثل ابوسهیل سیحی ، ابوریحان بیرونی ابوالخیر
 خمار و غیره هم در صحبت و ملازمت خوارزم شاه علی بن مامون بن محمد بسر
 می بردند ، چون ابوعلی بدانجا رسید خوارزم شاه بر تخریب مشارالیه اقبال
 تمام نمود و وجه معیشت او مقرر فرمود ، در آنثناء این اوقات سلطان
 محمود سبکتگین به ممالک ملوک سامانی استیلا یافت و بدین ابو مذهب بوعلی کردند
 که مذهب او مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و سلطان در دین بغایت
 صلب بود ، خواست که شیخ را بدستگاه علوم انسانی
 اگر این داستان را بر محک تاریخی عیار گیریم ضرب المثل مشهور که میگویند :
 دروغگو حافظه ندارد بر نظامی عروضی و محمد خاوند شاه صادق می آید مؤلفین
 مذکور نه تنها یکدو خبط کرده اند بلکه جاده پیمای خطایا و لغزشهای بسیاری
 گشته اند زیرا وقتیکه بوعلی سینا از بخارا مراجعت نموده بدربار خوارزم شاه
 رسید آنوقت ابوالعباس مامون ابن مامون فرمان روا نبوده بلکه برادر او علی
 ابن مامون بر تخت سلطنت جا داشت اکثر سیرت نگاران ابن سینا بیان می کنند

که حکیم در سنه ۳۷۲ هـ صد و هفتاد و دو هجری متولد شده و در ۲۲ ساله کی پدر وی انتقال نمود و چون پس از چندی در بخارا فتنه و شورش برپا گردید حکیم بوعلی سینا از بخارا فرار را بهتر دانست و باین قرار در سنه ۳۹۴-۹۵ هـ یا یک دو سال بعد ازین تاریخ بدربار خوارزم شاه حضور بهم رسانید اما ابوالعباس مامون ابن مامون چند سال بعد ازین تاریخ بدنیا آمده است از بیان علامه ابن الکتی در تاریخ الحکما که از تاریخچه حیات ابن سینا که بقلم خودش نوشته شده نقل میکند و نیز از نگارش ابی اصبیعه معلوم میشود که نام فرمانفرمای خوارزم که با ابن سینا بمدار او تواضع پیش آمد و برای اعاشه او مبلغ گرافی بطور مشاهره مقرر نمود علی ابن مامون بود ترجمه بیانی که ما بدان اشاره میمائیم بر حسب ذیل است .

بعد از آن پدر من انتقال نمود و احوال من نا گفته به گردید و بعد برای انجام خدمات سلطان مکلف شدم در وقت حوائج زندگی مجبورم نمود که از بخارا بکرگان بروم و دو آنجا ابو الحسن سہیلی که ابن عاوم را بنظر وقعت می دید وزیر بود من نزد والی آنجا که علی ابن مامون بود رفتم و در آنوقت لباس فقها در برونقه و عمامه بر سرم بود که قسمت پایانی آن زیر زنج بگردن پیچیده بود والی مذکور مشاهره برای من مقرر کرد و این مشاهره کفاف معیشت مرا بصورت عادی مینمود بعضی از احتیاجات زندگی مرا برقتن فسا مجبور نمود و از آنجا بجا جرم که سرحد خراسان است رفتم و از آنجا بجرجان رسیدم اراده من رسیدن بخدمت امیر قابوس بود ولی درین اثنا اتفاقاً امیر قابوس گرفتار آمده در یک قلعه محبوس گردید تا اینکه از دنیا انتقال نمود پس ازین واقعه جانب دهسان سفر کردم درین هنگام سخت مریض شده دوباره طرف جرجان برگشتم

ابو عبید جر جانی نزد من آمده حالات مرا در ضمن يك قصیده بیان نمود شعر ذیل ازان قصیده است .

ترجمه : « وقتیکه من بزرگ شدم در هیچ شهری برای من جانی بود زمانیکه من صاحب قیمت شدم قدر دانان من ناپدید شدند . »

از اقتباس بیان فوق صریح معلوم میشود فرمان روای که حکیم ابن سینا را در خوارزم عزت و توقیر نموده منزلت نیکو داد و کیسه مالش پراز زر نمود و ترغیب کرد چند روز بحضور او باشد آن پاک مرد روشن ضمیر علی ابن مامون بوده نه ابو العباس مامون ابن مامون ازین رو جائیکه بیانات محمد خاوند شاه و نظامی عروضی در معرض تردید و تعارض می افتد مطالی چند بر می خوریم اول اینکه حکیم بوعلی سینا سبب بر آمدن از خوارزم را چنین گفته است « که ضرورت مرا بر رفتن در فسا مجبور نمود » و تقریباً بر آمدن خود را از بخارا هم بهمین الفاظ بیان میکند و از مطالعه تواریخ اسلام واضح می شود که این همان فتنه و شورش بود که بعد از بر طرفی منصور ابن نوح از تخت سلطنت بسبب طغیان و سرکشی بتوزن و فائق در اقطار مملکت انتشار یافته بود بنا برین ممکن است بعضی از وجوه ابن سینا را مجبور به خروج از خوارزم کرده باشد اگر نظریه ما فعلاً قبول شود یا نه باز هم ازین واقعه حقیقت در تاریخ عمومی علوم ما استخوان سازی محمد خاوند شاه و نظامی عروضی آشکار می شود .

(ناتمام)